

اندر اهمیت امتحان انشا:

بخشی از یک نقد مفصل به کتاب ابن خلدون و علوم اجتماعی طباطبایی

حسن محدثی گیلوایی

(استادیار جامعه‌شناسی واحد تهران مرکزی دانش گاه آزاد اسلامی)

مقدمه

ابن خلدون شخصیتی است که افکارش هم‌چنان موضوع بررسی اهالی علوم اجتماعی و نیز فیلسوفان ایرانی در دهه‌های اخیر است. این اواخر برخی برای بازسازی تفکر اجتماعی اسلامی و نوزایش آن، بازگشت به افکار متفکرانی چون او را ضروری می‌دانند. یکی از متفکرانی که در دهه‌های اخیر به‌طور جدی به اندیشه‌های ابن خلدون پرداخته و هم‌چنان در باب افکارش سخن می‌گوید، سیدجواد طباطبایی است. مهم‌ترین بحث‌های طباطبایی درباره‌ی ابن خلدون را بی‌تردید در کتاب *ابن خلدون و علوم اجتماعی: گفتار در شرایط امتناع علوم اجتماعی در تمدن اسلامی (۱۳۹۰)* وی می‌توان یافت. این اثر در واقع یکی از مهم‌ترین آثار طباطبایی محسوب می‌شود. از آن‌جا که اندیشیدن درباره‌ی آرای متفکرانی چون ابن خلدون برای تأمل درباره‌ی چه‌گونه‌گی تفکر اجتماعی در تاریخ اسلامی به‌طور عام، و تفکر اجتماعی اسلامی به‌طور خاص ضرورت دارد، پرداختن به اثر طباطبایی نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به‌علاوه، این اثر اثری فرانظری در علوم اجتماعی است و در ذیل قلمرو تاریخ و فلسفه‌ی اندیشه‌ی اجتماعی قرار می‌گیرد و لذا پرداختن به آن برای اهالی جامعه‌شناسی اولویت دارد.

طرحی برای نقد اثر

مطلوب این است که در کار نقّادی آثار و متون، به دو اصل مهم زیر توجه داشته باشیم: الف) فارغ از نام و نشان و آوازه‌ی خالق اثر بدان پردازیم زیرا آوازه‌ی افراد تضمین‌کننده‌ی اعتبار و ارزش‌مندی اثرشان نیست؛ ب) به محتوای اثر مستقل از ارزیابی‌های خود مؤلف توجه نماییم زیرا نوشته‌ی الزاماً تابع نظر و خواست نویسنده نیست بل که واجد منطقی درونی است و ناقد بیش و پیش از آن که به ارزیابی‌های نویسنده از اثرش توجه نشان دهد، می‌بایست بکوشد ویژگی‌های خود اثر را دریابد و منطق درونی آن را کشف کند و برملا سازد. اما علاوه بر این، نقد متون را می‌شود به‌نحو متنی و فرامتنی دنبال کرد. نقد من در این جا نقدی متنی است. نقد متنی را نیز اغلب به نقد صوری و نقد محتوایی

تقسیم می کنند. اگرچه به نظر می رسد بین صورت و محتوا گاه پیوند تامّ و تمامی وجود دارد، اما تمیز بین این دو به طور کلی مفید به نظر می رسد. من در این جا به نقد این متن از نظر نگارش و انشا می پردازم و در واقع مایل ام اعلام کنم که انشا و امتحان انشا نیز هم چون املا و امتحان املا مهم است.

معضلات نگارشی کتاب: نثر ناهنجار و ناهموار، مانع فهم مدعیات

سید جواد طباطبایی در کتاب مذکور در پی آن است که نسبت ابن خلدون و علوم اجتماعی را توضیح دهد. عمده ای ارزش کار او در این است که می کوشد از طریق میناکاوی فکری نشان دهد که ابن خلدون و دیگر متفکران مسلمان قرون ماضی، نظیر فارابی را نمی توان جامعه شناس تلقی کرد. نقد او به اصحاب علوم اجتماعی در ایران، هر چند که با زبان پر خاش گرانه ای صورت می گیرد، با اهمیت است؛ از آن رو که آنان در بسیاری از آثار منتشر شده شان اساساً نشان داده اند که توجه چندانی به مبانی اندیشه ها ندارند، و به ساده گی، از تشابه ظاهری سخن اسلاف و اخلاف، یک سانی تفکر را نتیجه می گیرند (چنان که اغلب آنان ابن خلدون را جامعه شناس می دانند). با این همه، طباطبایی در این کوشش ناکام مانده است زیرا به رغم درستی این ادعا که ابن خلدون جامعه شناس نیست (و این البته ایده ی اصلی کتاب او نیست)، به تکرار بیش از حد آن در صفحات متعدد کتاب اش می پردازد و با بیان پرابهام و پرتعقید، به جای آن که مخاطب را قانع کند، او را با پرسش های پاسخ نیافته ای مواجه می سازد. به علاوه، هنوز بعد از گذشت بیش از یک دهه از انتشار این کتاب، قاطبه ی جامعه شناسان ایرانی هم چنان ابن خلدون را به عنوان جامعه شناس معرفی می کنند. شاید بتوان گفت که این امر نشان می دهد این اثر به قدر کافی تأثیر گذار و یا قانع کننده نبوده است. چنین نگاهی راه را برای نقد آن و شناسایی نارسایی هایش می گشاید.

تکرار، "ابهام، تعقید، و ضعف در تألیف" همه حاکی از اندیشه ای ناروشن، و عاری از استدلال معتبر است و این نیز بیان گر عدم درک درست گاه فکری ابن خلدون و تفاوت آن با علوم اجتماعی (مدرن) است. این ابهام و تعقید و ضعف در تألیف موجب گریز مخاطب از ادامه ی مطالعه ی اثر وی می شود: تعبیری نظیر "ایضاح منطق وجوه «باطنی» وضع کوشش و شکست ابن خلدون" از همان نوع فارسی نویسی ای است که طباطبایی در کار حاتم قادری

^۱. "ابهام، دو یا چند معنایی بودن جمله و معمولاً نتیجه ی نشاندن سازه ها در جای نامناسب، تنایع اضافات و معلوم نبودن مرجع ضمیر است. تعقید پیچیدگی کلام است که أخذ معنای آن را دشوار می سازد و عموماً ناشی می شود از آوردن جمله ی بسیط دراز و تأویل جمله ی صله یا جمله مرکب تو در تو یا دوری مبتدا از خبر و دوری سازه های مرتبط و هم چنین تقدیم و تأخیر سازه ها. ضعف تألیف از سستی پیوند اجزای جمله و حذف نابه جای بعضی از سازه ها حاصل می شود" (سمیعی گیلانی، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

دیده است (طباطبایی، ۱۳۹۵ الف: ۷؛ البته طباطبائی گفته است: "فارسی ندانی"). مخاطب برای درک این تعبیر لابد می‌بایست با خود چنین حلاجی کند:

(۱) کوشش و شکست ابن خلدون، وضعی دارد؛

(۲) این وضع، وجوهی باطنی دارد؛

(۳) این وجوه باطنی، منطق معینی دارد؛

(۳) و منطق مورد بحث، نیازمند توضیح است!

این بیان ناهموار چه گونه می‌تواند اندیشه‌های متفکر مدعی را به مخاطب منتقل کند؟ به‌عنوان مثالی دیگر، باید عرض کنم که هر قدر تلاش کردم، جملات زیر را دریافتم:

"در آغاز دوران قدیم تاریخ اندیشه، بسط فلسفه یونانی به شالوده فرهنگ بخش بزرگی از کشورهایی که در آغاز دوران قدیم توانسته بودند عنصر یونانی را در اندیشه خود جذب کنند و سنت درازآهنگی در درون اندیشه دوران قدیم را تدوین کرده بودند، نتوانستند در آغاز دوران جدید سهمی در تأسیس اندیشه تجدد داشته باشند و به همین دلیل، به ناچار، در این دوران نیز در قلمرو بسط اندیشه جدید غربی قرار گرفتند، بی‌آن که بتوانند در مبانی آن اندیشه، تأملی جدی کرده باشند" (همان: ۶۱).

معلوم نیست فاعل فعل "نتوانستند" چیست؟ کل این فقره نیازمند تصحیح و تغییراتی جدی است. مورد زیر نیز نمونه‌ی دیگری است از فارسی نویسی سیدجواد طباطبایی:

"البته، آنچه در این فقره آمده، به ظاهر نقادی ابن خلدون از سیاست فیلسوفان مربوط می‌شود و این نقادی ممکن نشده مگر با تکیه بر نقادی ابن خلدون از بنیاد فلسفه و اصول آن که به‌ویژه، نقادی از اثبات نبوت نزد فیلسوفان در ارتباط آن با نظریه سیاست عقلی یونانی جالب توجه است" (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۷۴).

به‌نظر می‌رسد یکی از اشکالات فارسی نویسی سیدجواد طباطبایی گم کردن فاعل جملات است. به‌عنوان مثال دوم، به فقره‌ی زیر از نوشته‌ی او بنگرید:

"ضربه‌ای که صوفیان با منطق «ایمانی» و نیز غلامان ترک با تیغ یمانی آبداده بر پیکر نحیف آن وارد کردند، دمار از روزگار عقلانیت آغازین برآورد و اما جانشینی برای آن نتوانست پیدا کند" (همان: ۱۶).

در این فقره به نظر می‌رسد فاعل فعل "توانست پیدا کرد"، "ضربه" است. لابد "ضربه" بی‌کفایت بوده است که نتوانست جانشینی برای عقلانیت آغازین پیدا کند! در جای دیگری نیز طباطبایی گفته است: "بحث ... نمی‌تواند از این مورد پرمعنا چشم‌پوشی کند":

"البته، لازم به یادآوری است که حتی مورد استثنایی ابن خلدون، به‌رغم نوآوری شگفت‌انگیز در قلمرو اندیشه تاریخی، از دیدگاه ما موردی شکست یافته است و جز این نمی‌توانسته است باشد، اما حتی مورد ابن خلدون و کوشش بی‌سرانجام او چنان اهمیتی دارد که بحث درباره رابطه میان سنت و تجدید در دوره اسلامی نمی‌تواند از این مورد پرمعنا چشم‌پوشی کند" (همان: ۷۲).

یعنی فاعل جمله "بحث" است که نمی‌تواند چشم‌پوشی کند! به نظر می‌رسد نمی‌توان چنین واژه‌ای را در این جا به عنوان فاعل جمله قرار داد.^۲ به همین سیاق، طباطبایی درباره‌ی نوشته‌های حمید عنایت می‌گوید: "این نوشته‌ها از دیدگاه تحلیل اندیشه سیاسی فاقد اعتبار علمی‌اند و توجهی به الزامات این شاخه از تاریخ اندیشه در ایران ندارند" (همان: ۲۰). البته با مطالعه‌ی ادامه‌ی مطلب، بر ما معلوم می‌شود که این حمید عنایت است که توجهی ندارد و نوشته‌های او بی‌تقصیراند! (همان: ۲۰).

هم‌چنین، طباطبایی نمی‌داند کجا باید از حرف اضافه‌ی "از" استفاده کند. در فقره‌ی فوق اگر به جای "نقادی از اثبات نبوت" بگذاریم "نقادی اثبات نبوت"، ناهمواری عبارت تاحدی برطرف می‌شود. در اغلب نوشته‌های طباطبایی که از "فارسی‌اندانی" برخی دیگر سخن می‌گوید، این گونه مشکلات نگارشی وجود دارد. در یکی از جدیدترین نوشته‌های وی همین مشکل دیده می‌شود:

"پیشتر گفته‌ام که سطح آشنایی از استادان دانشگاه‌های کشور با زبان ملی از آشنایی بسیاری از عوام هم پائین تر است" (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۶).

^۲. به خاطر تردیدی که داشتم، ایرادهای نگارشی مربوط به کاربرد «فاعل» را در این کتاب برای یکی از استادان ادبیات فارسی ارسال کردم تا نظرشان را در این باره دریافت کنم: "پرسی داشتم که فکر می‌کنم شما به‌تر از هر کسی می‌توانید مرا در باب آن راهنمایی کنید: آیا ایرادهای بنده به متن مورد بحث در باب "فاعل" جملات نقل قول شده درست است؟" عین پاسخ وی را بی‌کم و کاست در این جا می‌آورم: "کاملاً حق با شماست. نمی‌دانم نویسنده این مطالب مغشوش و بی‌معنی کیست، اما اگر دانشجویی چنین انشایی برای من می‌نوشت بی‌تردید به او صفر می‌دادم (البته اگر از سلامت عقلش مطمئن می‌بودم)". این استاد ادبیات پس از اطلاع یافتن از موضوع مورد نقد از روی لطف اجازه داد که اظهارنظرش در این جا منتشر شود. از این متخصص ارج مند ادبیات فارسی در این جا بسیار تشکر می‌کنم.

در جمله‌ی فوق، "از" نخستین زائد است و می‌بایست گفته شود: "سطح آشنایی استادان دانشگاه‌های کشور با ...". عبارت زیر نیز علاوه بر این که مشکل "از" دارد، نارسا است و نیاز به بازنویسی دارد:

"مورد جلال آل احمد، از این حیث حایز اهمیت بسیاری است، زیرا از آن‌جا که او از سویی درباره‌ی ماهیت سنت، به دلیل تصویری سطحی و سیاست‌زده که از عملکرد احتمالی آن دارد، در توهم است و از سوی دیگر، توجهی به بنیاد اندیشه غربی ندارد، فرآورده‌هایی ایدئولوژیکی از آن را که از حد نازل انتقاد روزنامه‌ای و نیز از ظاهر تمدن جدید غربی فراتر نمی‌رود، به عنوان اندیشه‌ای ناب و اساسی درباره‌ی ماهیت تمدن غربی مطرح کرده است" (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۱؛ موارد مشکل دار فقره ی فوق را برجسته کرده‌ام).

به دلیل فارسی‌نویسی ناهموار طباطبایی، خواننده باید برای فهم این فقره درنگی طولانی بکند. این جمله را می‌توان چنین بازنویسی و ویرایش نمود:

مورد جلال آل احمد، از این حیث حایز اهمیت بسیاری است، زیرا او از سویی درباره‌ی ماهیت سنت، به دلیل تصور سطحی و سیاست‌زده‌اش از عملکرد احتمالی آن، در توهم است و از سوی دیگر، چون توجهی به بنیاد اندیشه غربی ندارد، فرآورده‌های ایدئولوژیک آن را که از حد نازل انتقاد روزنامه‌ای و نیز از ظاهر تمدن جدید غربی فراتر نمی‌رود، به عنوان اندیشه‌ای ناب و اساسی درباره‌ی ماهیت تمدن غربی مطرح کرده است.

مشکل "از" در صفحه‌ی بعد همین متن، باز هم تکرار شده است. به فقره‌ی زیر توجه نمایید:

"از تأکید بر شکست و منطق آن، به جای دامن زدن دُن کیشوت‌وار به توهم زوال و پایان تاریخ و تمدن و فرهنگ غربی، از یک سو و مویۀ بر اطلال و دمنِ سنت برباد رفته از سوی دیگر، دست کم، می‌توانست مؤدی به آگاهی از وضع بن‌بست و امتناع باشد ... " (همان: ۱۲).

این فقره در همین صورت، بی‌معنا و یا دست کم نامفهوم به نظر می‌رسد. با حذف "از" آغازین، مشکل آن تاحدی حل خواهد شد و این جملات دست کم قدری قابل فهم خواهند شد. اما ایرادهای نگارشی طباطبایی در این کتاب از این گونه موارد بسی جدّی‌تر است. فقره‌ی زیر از جمله موارد حیرت‌انگیز نگارش طباطبایی است که برای گشودن گره‌های نگارشی آن می‌بایست مدّتی مدید وقت تلف کرد. معلوم نیست مخاطب این کتاب چه‌طور می‌تواند محتوای چنین نوشته‌ای را فهم کند:

"این کوشش‌ها، به طور کلی، بی‌آن‌که بتواند به فراسویی ظاهر پدیدارهای اندیشه‌ای پراکنده و حوادث تاریخی گذار کند، در بهترین حالت، به توصیف همین پراکندگی و تشتت بسنده می‌کند. پیش از ورود در بحث فلسفی مشکل نظری تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، کوشش می‌کنیم تا نمونه دیگری از بدفهمی‌های مربوط به ماهیت آن را به تفصیل مورد تحلیل قرار داده و از این طریق، پرتوی بر آنچه به دنبال خواهد آمد، بیفکنیم. مقاله مورد اشاره در این جا، از این حیث، شایان توجه است که تا جایی که ما می‌دانیم، به نوعی، از نخستین کوشش‌های نادر در راه ارائه «چهارچوبی نظری» برای تحلیل تاریخ اندیشه سیاسی در ایران به شمار می‌رود، زیرا حتی نوشته حمید عنایت نیز که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، به طور کلی، فاقد بنیانی نظری است. در نوشته مورد بحث که از بسیاری جهات در ادامه بررسی‌های حمید عنایت فراهم آمده، به نوعی، برخی از همان اشتباه‌ها در مقیاس گسترده‌تری تکرار شده است" (همان: ۲۲).

به واقع، این فقره انقلابی در فارسی‌نویسی است! آن قدر اشکالات این چند سطر زیاد است که می‌بایست آن‌ها را یک به یک توضیح دهم تا گره‌های نگارشی فقره‌ی فوق گشوده شود:

الف) نخست می‌بایست "فراسویی ظاهر پدیدارهای اندیشه‌ای پراکنده و حوادث تاریخی" را تجزیه و تحلیل کنیم. مراد نویسنده البته "فراسوی" بوده است که به اشتباه "فراسویی" نوشته شده است. این گونه اشتباهات در هر متنی رخ می‌دهد و نمی‌توان به نویسنده بابت آن خرده گرفت. از این که بگذریم، به‌تر بود وی می‌نوشت: فراسوی ظاهر پدیدارهای اندیشه‌ای و فراسوی حوادث تاریخی. به علاوه، وقتی "پدیدارهای اندیشه‌ای" و "حوادث تاریخی" کنار هم قرار گرفته‌اند، جمله‌ی بعدی نیز می‌بایست توصیف هر دو تلقی شود، اما "پراکندگی" و "تشتت" در جمله‌ی نخست فقط ناظر به "پدیدارهای اندیشه‌ای" است و توصیف‌کننده‌ی "حوادث تاریخی" نیست زیرا "پراکنده" فقط وصف‌کننده‌ی "پدیدارهای اندیشه‌ای" است. لذا این جمله از نظر قواعد ادب فارسی اشکال دارد؛

ب) "پیش از ورود در بحث فلسفی مشکل نظری تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ..." عبارت غامض و دشوارفهمی است. عبارت صحیح و مناسب چنین است: "پیش از ورود به بحثی فلسفی درباره‌ی مشکل نظری تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ..."

ج) عبارت "کوشش می‌کنیم تا نمونه دیگری از بدفهمی‌های مربوط به ماهیت آن را به تفصیل مورد تحلیل قرار داده و از این طریق، پرتوی بر آنچه به دنبال خواهد آمد، بیفکنیم" چه معنایی دارد؟ "کوشش" نویسنده هنوز مطرح نشده است؛ یعنی در ادامه خواهد آمد. لاجرم، معنای این عبارت چنین خواهد شد: **با کوششی که به دنبال خواهد آمد، پرتوی بر آنچه به دنبال خواهد آمد، می‌افکنیم!** در این مورد، نویسنده باید مشخصاً می‌گفت که بر چه چیزی پرتو افکنده خواهد شد؛

د) نویسنده بدون هرگونه اشاره‌ای، ناگهان می‌گوید: "مقاله مورد اشاره در این جا!" مجبوراً به عقب برگردیم و ببینیم به چه مقاله‌ای اشاره شده است؟ اما او پیش از این نه از مقاله بل که از کتاب *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر* حمید عنایت سخن گفته است (همان: ۲۰). اندکی بعد نویسنده دوباره گفته است: "در نوشته مورد بحث که از بسیاری جهات در ادامه بررسی‌های حمید عنایت فراهم آمده ...". با این توضیح درمی‌یابیم که "مقاله‌ی مورد اشاره" از نوشته‌های حمید عنایت نیست. با بررسی‌های بیش‌تر و مطالعه‌ی سطور بعدی، تازه در می‌یابیم که منظور نویسنده، مقاله‌ای از فرهنگ رجایی است؛ یعنی مشارالیه (چیزی که بدان اشاره شده) بعد از اشاره آمده است!

جملات مغشوش و مُعوج چنان در این کتاب فراوان است که مخاطب بارها احساس می‌کند که با پای برهنه بر سنگ‌لاخ در حرکت است. نمونه‌ی زیر یکی دیگر از این گونه جملات نامفهوم است:

"البته، همگان، به ضرورت، اگرچه آشکارا بر این باور نیستند، اما اینان نیز با جهلی که به اساس و اصول سنت دارند، چاره‌ای جز این ندارند که به‌عنوان مثال، فارابی را از دیدگاه جامعه‌شناسی جدید مورد بررسی قرار دهند" (همان: ۷۲).

به‌راستی، ربط بین این واژه‌ها و عبارات با یک‌دیگر چیست؟ این گونه فارسی‌نویسی ناهموار و فاجعه‌بار از کسی که دیگران را به "بی‌سوادی" و "فارسی‌ندانی" متهم می‌کند، چه گونه قابل توجیه است؟ طباطبایی که پیش از این آشوری را کم‌مایه و "لغت‌باز"^۳ معرفی کرده بود، اخیراً نیز در نقد یکی از کتاب‌های حاتم قادری نوشته است:

"وقتی این فقدان دقت با بیسوادی مزمن و فارسی‌ندانی استاد و ذهن مغشوش او درهم می‌آمیزد، برخی عبارت‌ها با فاجعه پهلوی می‌زند" (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۷).

به‌راستی، آیا نگارش خود او فاجعه‌بارتر نیست؟ طباطبایی بر مبنای این چنین نقدی به سازمان سمت چنین تاخته است:

"در وضع کنونی دانشگاه در ایران، و با استادانی که حتی عنوان کتابی را که از آن نقل قول می‌کنند درست نمی‌توانند بنویسند، با مدیران علمی گروه‌های آن نهاد، با ویراستاران توانمند و ... که هیچ‌یک ابتدایی‌ترین اشتباه‌ها را نمی‌توانند تشخیص دهند، کتاب مبنایی و علمی نوشتن هم چون سیمرغی بر قلّه کوه قاف است و دست اهالی سمت سخت کوتاه!" (همان: ۷-۶).

اما جملات خود او آکنده از حشو و زوائد است و نوشته‌هایش ناهموار و پرتعقید است. به مورد زیر نگاه کنید:

^۳. از تکرار این سخنان زشت عذرخواه‌ام. من بارها از فرهنگ لغات و نیز از دیگر آثار نویسنده‌ی ارج‌مند داریوش آشوری استفاده کرده‌ام و همواره دعاگو و قدردان ایشان بوده‌ام. امید که با عزّت و سلامتی و شادی روزگار را سپری کند.

"آنچه در این فقره جالب توجه است، تعارض کامل دریافت مسکویه رازی از تاریخ در مقایسه با دیدگاه سلف او طبری است" (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۷۸).

در جمله‌ی فوق "در مقایسه" زائد است و درست این است که بگوییم: "آنچه در این فقره جالب توجه است، تعارض کامل دریافت مسکویه رازی از تاریخ با دیدگاه سلف او طبری است". از این گونه ایرادها در کتاب *ابن خلدون و علوم اجتماعی* (۱۳۹۰) فراوان دیده می‌شود. دسته‌ی دیگر خطاهای نگارشی در این کتاب مربوط به عدم تطابق افعال با یکدیگر است. به عنوان مثال:

"بحرانی که ابن خلدون را به تأمل در سرشت دوره اسلامی رهنمون شد، برای این که بتواند به کوششی تبدیل شود که راه به جایی می‌برد، می‌بایست به جای تجدید سنت، نسخ آن را وجهه همت خویش قرار می‌داد" (همان: ۹۱).

مجموعه‌ی افعالی که در این فقره به کار رفته‌اند با هم تطابق ندارند. فارسی‌زبان‌ها در این گونه موارد می‌گویند: "برای این که بتواند به کوششی تبدیل شود که راه به جایی ببرد ...". کل جمله را هم می‌بایست بدین شکل اصلاح کرد: بحرانی که ابن خلدون را به تأمل در سرشت دوره اسلامی رهنمون شد، اگر که می‌خواست به کوششی تبدیل شود که راه به جایی ببرد، می‌بایست به جای تجدید سنت، نسخ آن را وجهه همت خویش قرار می‌داد. هم چنین نویسنده می‌توانست چنین بگوید: بحرانی که ابن خلدون را به تأمل در سرشت دوره اسلامی رهنمون شد، در صورتی می‌توانست به کوششی ثمربخش تبدیل شود که به جای تجدید سنت، نسخ آن را وجهه همت خویش قرار می‌داد.

طباطبایی هم چنین از انتخاب واژه گان مناسب برای بیان مقاصد خود ناتوان است. او گاه واژه گانی ابهام‌آفرین برمی‌گزیند که فهم متن را دشوار می‌سازند. دو جمله‌ی ظاهراً تناقض‌آمیز زیر نمونه‌ای از این دست است:

"جامعه‌شناسی، به طور خاص و علوم اجتماعی به طور عام، از اسباب و لوازم تجدد است و با امکان‌پذیر شدن تجدد، امکان تأسیس یافته است" (همان: ۹).

مدتی گرفتار این جمله شدم که بالاخره منظور نویسنده چیست؟ جمله‌ی نخست می‌گوید: جامعه‌شناسی علت تجدد است و جمله‌ی دوم می‌گوید: جامعه‌شناسی محصول تجدد است! با خود گفتم شاید من معنای درست این کلمات را نمی‌دانم. به ناچار به نخستین فرهنگ در دست‌رس مراجعه کردم: "اسباب ج سبب. ۱- مایه‌ها، علتها، علل، ... در اصطلاح حکما چیزی که فی نفسه موجود باشد و وجود دیگری از آن حاصل شود یعنی چیزی که وسیله حصول چیزی دیگر باشد" (معین، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۲۶). "لوازم ج. لازم، لازمه، ۱- چیزهای لازم، ضروریات" (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۶۳۷). برای حل این ابهام، به این نتیجه می‌رسم که در این بحث فلسفی، "اسباب و لوازم" را می‌بایست به نحو

غیرفلسفی معنا کنیم و بگوییم که مراد نویسنده "ساز و برگ" است نه علل: جامعه‌شناسی ساز و برگ تجدد است و با امکان‌پذیر شدن تجدد، امکان تأسیس یافته است. اما طباطبایی در چند صفحه‌ی بعد واژه‌ی "لازمه" را به معنای علت به کار برده است و این ابهام مورد نظر را بیش‌تر می‌کند:

"همین آگاهی آغازین می‌توانست، لاجرم، راهی به سوی تغییر موضعی اساسی و تجدید نظر در مبانی هموار کند، اما این گذار به آگاهی اجمالی آغازین که شرط و لازمه‌ی تغییر موضع و تجدید نظر در مبانی بود..." (همان: ۱۲-۱۳).

در برخی موارد نیز طباطبایی به صورت به‌جا و نابه‌جایی از واژه‌گان بهره برده است. به عنوان مثال، یکی از واژه‌هایی که بارها و بارها در این کتاب استفاده شده است، واژه‌ی "وضع" است. جمله‌ی زیر نمونه‌ای ناهنجار از کاربرد این واژه به نظر می‌رسد:

"به هر حال، وضع سیطره‌ی غرب، امری محتوم بود" (همان: ۱۲).

در دو صفحه‌ی ۱۲ و ۱۳ بارها واژه‌ی "وضع" در ترکیبات متعدّد مورد استفاده قرار گرفته است: "وضع امتناع و بن‌بست"، "وضع بن‌بست و امتناع"، "وضع اندیشه"، "وضع انحطاط"، "به همان وضع"، "وضع درونی تمدن"، "در وضعی". هر یک از این‌ها معنایی دارند، اما معلوم نیست "وضع" در جمله‌ی فوق چه نقشی ایفا می‌کند؟ خلاصه، بیا و بین که تکرار "وضع" چه "وضعی" درست کرده است!

طباطبایی حتّا در انتخاب صفات مناسب نیز دچار مشکل است. به عنوان مثال، درباره‌ی حمید عنایت گفته است: "گاهی به چنان لغزش‌های نسنجیده‌ای دچار می‌شود که آسیبی جدی به درستی تحلیل او وارد می‌آورد". به نظر می‌رسد "لغزش‌های نسنجیده" ترکیب وصفی نادرستی است. مگر لغزش نسنجیده هم داریم؟ لغزش رفتاری است که ناآگاهانه و غافلانه صورت می‌گیرد و لذا به نظر می‌رسد توصیف لغزش با صفت نسنجیده، نسنجیده باشد. معمولاً در فارسی صفت نسنجیده را برای وصف رفتار، گفتار، تصمیم‌گیری، شیوه، موضع‌گیری، و موصوف‌هایی از این قبیل به کار می‌برند.

علاوه بر این موارد، گاهی او جمله‌ای با محتوای مثبت می‌نویسد اما معنایی منفی مُراد می‌کند و این نمونه‌ای عجیب از فارسی‌نویسی است. او در نقد کسانی که در قلمرو "تبعات ادبی" به بررسی اندیشه‌ی سیاسی می‌پردازند، نوشته است:

"بی آن که توجّهی به سرشت اندیشه داشته باشند، ظاهر سبک‌شناسی صوری ادبی را تا حد ضابطه تمیز جریان های اندیشه سیاسی ارتقا می‌دهند" (همان: ۲۰).

از کندوکاو در معنای عبارت عجیب "ظاهر سبک‌شناسی صوری ادبی" که بگذریم (عبارتی نامفهوم که مخلوق نثر ویژه طباطبایی است)، معنای جمله‌ی فوق این است که آنان امر نازلی را به سطحی بالاتر ارتقا می‌دهند. به نظر می‌رسد این بیان دلالت مثبتی دارد. اما در حقیقت منظور نویسنده این است که آنان عنصری در سطح سبک‌شناسی ادبی را همچون معیار تمیز اندیشه سیاسی به کار می‌گیرند و از نظر طباطبایی این خطای فاحشی در بررسی اندیشه‌ی سیاسی است.

اما بزرگ‌ترین ایرادی که در این اثر طباطبایی دیده می‌شود و در سخن‌رانی‌های طباطبایی نیز دیده شده است، این است که او در بسیاری موارد رشته‌ی سخن را گم می‌کند. در نتیجه، در نوشته‌ی او فقراتی چون فقره‌ی زیر یافت می‌شود که سر و ته عبارات با هم ناهم‌خوان و ناسازگار است و معلوم نیست که مخاطب چه گونه باید منظور مؤلف را تشخیص دهد:

"این توهم از ارزیابی نادرست دوگانه‌ای نسبت به ماهیت «سنت» در شرق و تحول اندیشه در مغرب زمین برخاسته است که به دنبال امتناع اندیشه در ایران، «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه»، به عنوان خاستگاه و محل تلاقی توهم نسبت به سنت و عدم درک سرشت دوران جدید باید مورد تأمل جدی و ارزیابی مجدد قرار گیرد" (همان: ۳۴).

در فقره‌ی فوق مخاطب در نمی‌یابد که "به دنبال امتناع اندیشه در ایران" چه چیزی رخ داده است؟ شاید منظور نویسنده این است که "به دنبال امتناع اندیشه در ایران، ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه نیز باید مورد تأمل جدی و ارزیابی مجدد قرار گیرد!" اگر چنین باشد چرا این مدّعا با موصول «که» به جمله‌ی پیش از خود متصل شده است؟

اگر بخواهم درباره‌ی تمامی اشکالات نگارشی کتاب *ابن خلدون و علوم اجتماعی: گفتار در شرایط امتناع علوم اجتماعی در تمدن اسلامی* (طباطبایی، ۱۳۹۰) بنویسم، هیچ وقت مجال پرداختن به محتوا را نخواهم یافت؛ محتوایی که قرار بود زبان ناتوان و بیان معوج نویسنده آن را به مخاطب منتقل کند. به راستی که برای فهم چنین متنی جهد و جهادی بایست کرد^۴ و چه بسیار مخاطبان که عطای فهم چنین کتابی را به لقایش خواهند بخشید. این که در نوشته‌های

^۴. یکی از دانش‌جویانی که به توصیه‌ی استادش این کتاب طباطبایی را خوانده است، در وبلاگ خود درباره‌ی آن چنین نوشته است: "این کتاب را با معرفی آقای دکتر صالح آبادی استاد درس اندیشه‌های اسلامی متفکرین اسلامی خواندیم. البته انصافاً خواندن این کتاب از ۲۰ سال کار در معدن سخت‌تر است. ادبیات خاصی دارد. کلمات و عبارات تا دلتان بخواهد نامعلوم است. سبک نثر آن را متوجه نشدم."

کسی ایرادات و اشکالاتی وجود داشته باشد چیز عجیبی نیست. اما من از این در حیرت‌ام که چه گونه کسی که در این سطح قرار دارد، می‌تواند بر همه گان خرده بگیرد و آنان را با خشونت زبانی شدید بنوازد؟! به راستی، کسی که مهارت فارسی‌نویسی و سطح دانش زبانی‌اش چنین است، چه گونه می‌تواند استادان دانش گاه را به فارسی‌ندانی و بی‌سوادی و وزارت علوم را به ناتوانی در آموزش و ارتقای زبان فارسی متهم کند و به معاون وزیر علوم توصیه کند که از برخی استادان دانش گاه "امتحان املا" بگیرد؟ طباطبایی درباره‌ی برخی از استادان دانش گاه گفته است:

"اگر آقای معاون وزیر اجازه‌ی توصیه‌ای به من دهد به او پیشنهاد می‌کنم که به‌عنوان نماینده‌ی وزارت علوم دستور دهد در راستای این بسترسازی‌های داهیه‌ای امتحان املائی از استادانی که قرار است «بومی‌سازی» کنند بگیرد تا بداند که در نهادهای آموزشی و پژوهشی تابع آن وزارتخانه، علم به چه مرتبه‌ای ارتقاء پیدا کرده است!" (طباطبایی، ۱۳۹۵، ب، <http://farhangemrooz.com/news/47415>).

نتیجه‌گیری

در نظر سیدجواد طباطبایی **املا** خیلی مهم است. علاوه بر مورد فوق، ایشان در جای دیگری نیز بر اهمیت املا و امتحان املا تأکید کرده‌اند و آورده‌اند: "امروز در علوم انسانی اگر دیکته‌ای از کلیله و دمنه بگیرید که من در چهارم و پنجم دبیرستان می‌نوشتیم، ۸۰ درصد استادان رد می‌شوند" (شمس به نقل از طباطبایی، ۱۳۹۵، ب: ۷). به نظر می‌رسد توجه فوق‌العاده زیاد ایشان به املا و امتحان املا، سبب غفلت ایشان از انشا و امتحان انشا شده است. در این قسمت از بحث کوشیده‌ام نشان دهم که انشا هم مهم است و لازم است بدان نیز توجه شود. به نظر آم این هم پیش‌نهاد بدی نیست که همه‌گی اهالی علوم انسانی و روشن‌فکران ایرانی با هم در یک امتحان املا-انشا شرکت کنیم و همه‌گی محک بخوریم. به نظر آم این خاطره‌انگیزترین و فراموش‌نشدنی‌ترین امتحان همه‌ی ما خواهد شد.

منابع و مآخذ

ولی آن‌چه مشخص است نویسنده برای نوشتن آن زحمت کشیده است. نویسنده در این کتاب تلاش کرده است ابن خلدون را جامعه‌شناس معرفی نکند" (ابراهیمی، ۱۳۹۴، زمان مشاهده: ۲۶ دی ۱۳۹۵، <http://ebrahimimahdi.mihanblog.com/post/431>).
در هر صورت، اگر من جای نویسنده بودم این کتاب را بازنویسی می‌کردم.

سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۸۳) نگارش و ویرایش. تهران: نشر سمت، چاپ پنجم.

شمس، عاطفه (۱۳۹۵) "اضطراب در فکر سیاسی: وضعیت فکر سیاسی در ایران معاصر با حضور اساتید علم سیاست". روزنامه‌ی اعتماد، شماره‌ی ۳۷۵۵، شنبه ۷ اسفند ۱۳۹۵، ص ۷.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۰) *ابن خلدون و علوم اجتماعی: گفتار در شرایط امتناع علوم اجتماعی در تمدن اسلامی*. تهران: نشر ثالث، چاپ اول.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۵ الف) "کوشش‌های بی‌سابقه برای نابودی فرهنگ ملّی". ماه‌نامه‌ی فرهنگ امروز، شماره‌ی ۱۵، سال سوم، دی ۱۳۹۵، ص ص ۱۱-۶.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۵ ب) "زبان ملّی و برنامه‌آموزش زبان‌های محلی". پای‌گاه اینترنتی فرهنگ امروز، ۱۴ آذر ۱۳۹۵، زمان مشاهده: ۳ بهمن ۱۳۹۵، <http://farhangemrooz.com/news/47415>

معین، محمّد (۱۳۷۵) *فرهنگ فارسی*، ج ۱ و ج ۳. تهران: نشر امیر کبیر، چاپ نهم.